

The role of economic development and the emergence of the private sector in political development in the People's Republic (to 2023 1989) of China

Reza Eskandari¹

Mahdi Ansari²

Abstract

The present research is aimed at studying the impact of economic development on political development and expanding democratic values in People's Republic of China. The article examines the role of political development and the emergence of the private sector in political development in the People's Republic of China between 1989 and 2023. According to the research hypothesis, despite the government's efforts to increase the participation of the private sector, the middle class, and the civil society in managing different sectors of the country, there is no sign of the tenants of western model of political development – such as multi-party system, separation of power, and free elections – in China; furthermore, the private sector has increased the level of political stability in China. The findings of the present research indicate that the growth of private sector, the middle class, and the civil society has not led to serious opposition against the Communist Party of China and the expansion of democratic movements; in other words, the Communist Party of China has been able to preserve its legitimacy and prevent serious opposition through establishing close relations with non-governmental sectors and imposing strict supervision on them. Moreover, this kind of relation between the Communist Party of China and the non-governmental sectors has led to the maintenance of political stability during the last four decades. Therefore, the political and social development model in China is fundamentally different from what has been considered as political and social development in western countries. This research was done on the basis of library sources and the research method is explanatory-constitutive



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۲۰۲۳-۱۹۸۹)

Key words: China, Economic Development, Political Development, Private Sector, Middle Class, Political Stability

1 MA in Regional Studies at School of International Relations, Tehran, Iran
rz.eskandari@gmail.com

2 PHD student in international relation at Kharazmi University, Tehran, Iran
Smahdiansari@gmail.com

نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین (۱۹۸۹ تا ۲۰۲۳)

رضا اسکندری^۱

مهدی انصاری^{۲*}

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱۲/۰۹

چکیده

پژوهش حاضر در پی واکاوی نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین بین سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۲۳ است. فرضیه مقاله این است که علیرغم تلاش چین برای افزایش مشارکت بخش خصوصی، طبقه متوسط و جامعه‌ی مدنی در اداره بخش‌های مختلف کشور، اثری از ویژگی‌های الگوی توسعه‌ی سیاسی در نظام‌های دموکراتیک مانند تعدد احزاب، استقلال قوا و انتخابات آزاد در چین به چشم نمی‌خورد؛ همچنین، بخش خصوصی تراز ثبات سیاسی جمهوری خلق چین را ارتقا بخشیده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد رشد بخش خصوصی، طبقه متوسط و جامعه مدنی به افزایش مخالفت جدی و اساسی با حزب کمونیست چین و گسترش جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه منجر نشده است؛ به عبارت دیگر، حزب کمونیست چین توانسته است با برقراری ارتباط با بخش‌های غیردولتی و نظارت بر آنها، علاوه بر حفظ مشروعیت خود از گسترش مخالفت‌های اساسی با نظامی سیاسی حاکم جلوگیری نماید. علاوه بر این، نوع ارتباط حزب کمونیست چین با بخش‌های غیردولتی سبب شده است که ثبات سیاسی این کشور در چهار دهه گذشته حفظ شود. بنابراین، الگوی توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در چین با الگوی توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای دموکراتیک، مانند دموکراسی‌های غربی، تفاوت‌های اساسی دارد. این پژوهش بر اساس منابع کتابخانه‌ای و روش تبیینی-تکوینی انجام شده است.

کلید واژگان: توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، بخش خصوصی، طبقه متوسط، جامعه مدنی و ثبات سیاسی.



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۱۹۸۹-۲۰۲۳)

۱. کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده روابط بین‌الملل
rz.eskandari@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)
com.gmail@Smahdiansari

مقدمه

در متون دانشگاهی اتفاق نظر وجود دارد که روند اصلاحات اقتصادی در چین همراه با اصلاحات سیاسی نبوده و همچنین با گذار کشورهای بلوک اتحاد جماهیر شوروی به سرمایه‌داری تفاوت‌های اساسی داشته است. اما این دیدگاه در برابر بررسی‌های موشکافانه مقاوم نبوده است. در حالی که چین به یقین نسخه گذار به دموکراسی را دنبال نکرده است، اصلاحات سیاسی به شیوه‌های دیگر بعد از مرگ مائو زدونگ^۱ رخ داد و با گسترش رشد و توسعه اقتصادی، این اصلاحات سیاسی نیز ادامه یافت. اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ زمانی که دنگ شیائوپینگ^۲ به کرات از دموکراسی سیاسی به عنوان عنصری از اصلاحات سیاسی چینی نام برد، اشاره او به امکان وجود دیدگاه‌های متفاوت درون حزب بود نه رقابتهایی که ناشی از تعدد احزاب است. در طول تاریخ طولانی چین به ندرت نمونه‌های برای دموکراسی به معنای رقابت چند حزبی برای رسیدن به قدرت سیاسی وجود داشته است. با وجود این، اصلاحات اقتصادی چین با تغییرات عمده در کارگزاران دولتی و ایدئولوژی سیاسی آغاز شد که در نتیجه مقام‌های دولتی را با افراد روشنفکر و مشتاق اصلاحات یا حداقل موافق با آن جایگزین کرد.



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۱۹۸۹-۲۰۲۳)

دولت چین در سال‌های اخیر تأکید کرده است که این کشور از مدل توسعه سیاسی در کشورهای غربی پیروی نخواهد کرد. یو کپینگ^۳، رئیس دفتر ترجمه و تألیف کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، در مقاله‌ای تحت عنوان اصلاحات سیاسی در چین چگونه خواهد بود به بررسی این موضوع پرداخته است. به گفته وی این اصلاحات به مفهوم غربی آن نیست؛ توسعه سیاسی در غرب به معنای انتخابات آزاد، استقلال قوای سه‌گانه، حکومت قانون و تعدد احزاب سیاسی است. اما مراد از اصلاحات سیاسی در چین مدرن سازی

1 Mao Zedong

2 Deng Xiaoping

3 Yu Keping

حکمرانی دولت است؛ برای دستیابی به این هدف تغییر در رابطه میان دولت، بازار و جامعه امری ضروری است.

اندیشمندان علوم سیاسی همواره به تأثیر توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی توجه داشته‌اند. در دهه‌های گذشته، نظریه نوسازی دستاوردهای مهمی در زمینه شرایط گذار دموکراتیک داشته است. بر اساس این نظریه، میان توسعه اقتصادی و گذار دموکراتیک رابطه معناداری وجود دارد؛ یکی از نتایج توسعه اقتصادی، شکلگیری طبقه متوسط قدرتمند است که می‌تواند با تحت فشار قرار دادن حکومت بر سیاستهای آن تأثیر بگذارد و به تدریج به یک گذار دموکراتیک دست یابد (Almond, 1991: 469). از طرفی، اتفاق نظری درباره نحوه تأثیرگذاری توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی، به‌ویژه در ارتباط با تأثیر طبقات اجتماعی، وجود ندارد. یافته‌های جدید نشان می‌دهد که گذار دموکراتیک ممکن است ثبات نظام سیاسی را به مخاطره اندازد و در نتیجه رفاه طبقه متوسط را که در سایه ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی محقق شده است، با تهدید مواجه کند (Owen, 2013: 212).

در خصوص تحلیل تأثیر توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی در دولت‌های اقتدارگرای مدرن، چین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چین از زمان آغاز اصلاحات در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، شاهد توسعه اقتصادی چشمگیری بوده است؛ این توسعه اقتصادی، چین را به «یکی از سریع‌ترین اقتصادهای در حال رشد» تبدیل کرده است (Zhong, Chen, & Scheb, 1998: 772). در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، تولید ناخالص ملی^۱ چین رشد سالانه ۱۰ درصد را تجربه کرد و از ابتدای دهه ۱۹۹۰، تعداد کارآفرینان خصوصی سالانه ۳۵ درصد رشد داشته است (Owen, 2013: 212). همچنین، توسعه اقتصادی تأثیر مثبتی بر ارتقا بخش خصوصی^۲ استاندارد زندگی مردم عادی در چین داشته است. به عنوان مثال، در یک توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین^۳ نظر سنجی در پکن، ۹۰ درصد از شرکت‌کنندگان به بهبود استانداردهای زندگی خود اشاره کرده‌اند. از طرفی، شکاف اجتماعی و اقتصادی میان ثروتمندان و فقرا به طور پیوسته در حال افزایش بوده است (Y. Zhong, 2004: 449).

از سال ۲۰۱۳ بدین سو، نرخ رشد شرکتهای کوچک و متوسط^۴ که در بخش نوآوری فعالیت میکنند به ۲۳/۴ درصد در هر سال رسیده است. همچنین در سال ۲۰۱۶، چین دارای ۱۹/۱ میلیون شرکت فعال در حوزه‌ی تحقیق و توسعه بوده است. تعداد کل متخصصان فعال در شرکتهای چینی به ۱۶۴ میلیون نفر رسیده است (Reshetnikova, 2018: 507). در چین، بیش از ۵۲ میلیون شرکت کوچک و متوسط تجاری و خوداشتغال در سال ۲۰۲۰ وجود داشت. به طور کلی، شرکتهای کوچک و متوسط تجاری بیش از ۶۰ درصد از کل تولید ناخالص داخلی، ۵۰ درصد درآمد مالیاتی، ۷۹ درصد از ایجاد شغل و ۶۸ درصد

1. Gross national product

2. SMEs

از صادرات را تشکیل می‌دهند (oecd-ilibrary.org, 2022). در سال ۲۰۲۲، حدود ۵۲ میلیون شرکت جدید در چین وجود داشت و تعداد شرکت‌های تازه ثبت‌شده به ۲۳۸۰۰ شرکت در روز می‌رسید (scio.gov.cn, 2023). بهرغم این توسعه اقتصادی مداوم در چهار دهه گذشته، چین همچنان یک کشور اقتدارگرا باقی مانده است.

در پژوهش حاضر تلاش می‌کنیم با تکیه بر آرای نظریه‌پردازان نوسازی تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین را بررسی کنیم. از این‌رو، در این مقاله به بررسی سطح رشد و توسعه اقتصادی در این کشور، مفهوم توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در اسناد دولتی چین، شرایط بخش خصوصی و طبقه متوسط در این کشور و همچنین نوع ارتباط میان بورژوازی نوپای چینی و دولت چین خواهیم پرداخت و امکان گذار به دموکراسی در این کشور را بررسی خواهیم کرد.

۱- پیشینه پژوهش

در این بخش به بررسی ادبیات موضوع در حوزه رابطه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی در جمهوری خلق چین خواهیم پرداخت.

- (۱) شی چونتاو^۱ در کتاب خود تحت عنوان «حکمرانی در چین: حزب کمونیست چین چگونه حکومت میکند»، به بررسی ابعاد حقوقی، سیاسی، ساختاری و اجتماعی حکمرانی در جمهوری خلق چین پرداخته است. در این کتاب همچنین سازوکار حزب کمونیست چین به دقت مورد بررسی قرار گرفته است.
- (۲) ون لچون^۲ و چن جیان^۳ در کتاب خود تحت عنوان «سیاست در چین معاصر» به بررسی نظام سیاسی جمهوری خلق چین پرداخته‌اند. آنها معتقدند دموکراسی سوسیالیستی و نظام حقوقی چین تحت رهبری حزب کمونیست این کشور پیشرفتهایی داشته است.
- (۳) پائولو اوریو در کتاب خود تحت عنوان «الگوی چینی توسعه» (که توسط سعید میرترابی به فارسی نیز ترجمه شده است)، به بررسی روند توسعه چین در دوران پسا مائو پرداخته است؛ نویسنده در این کتاب چالشهای اجتماعی و سیاسی ناشی از توسعه اقتصادی را مورد بررسی قرار داده است. این چالشها عبارتند از توسعه سیاسی، مسائل زیست محیطی، توسعه نامتوازن و غیره.
- (۴) در مقاله‌ای که در سال ۱۳۹۴ تحت عنوان «بررسی تطبیقی

1 Xie Chuntao

2 Wen Lequn

3 Chen Jian

رویکردهای توسعه‌گرایانه هند و چین» در فصلنامه هنر و تمدن شرق منتشر شده است، گوران عرفانی، نویسند مقاله، به این نتیجه می‌رسد که توسعه در چین نامتوازن و تکبعدی (اقتصادی و نظامی) بوده و به دیگر شاخصهای توسعه پایدار نظیر توسعه سیاسی و زیستمحیطی توجه نشده است.

(۵) آرش امینی، حامد عمویی و الهام حسین خانی در مقالهای تحت

عنوان «پیامدهای بحرانی توسعه نامتوازن اقتصادی و سیاسی جمهوری خلق چین» به این نکته اشاره میکنند که اگرچه «جمهوری خلق چین در توسعه اقتصادی به خوبی عمل کرده، با وجود نقش حزب کمونیست در آن کشور، میتوان آن را توسعه نیافته سیاسی دانست». یافتههای این پژوهش نشان میدهد که در چند دهه آینده، پیامدهای بحرانی عدم توازن در توسعه اقتصادی و سیاسی چین نمایان خواهد شد، رشد طبقه متوسط به خواست مشارکت سیاسی خواهد انجامید، خواستی که چین را در ادامه روند موجود، با بیثباتی سیاسی و در نهایت انقلاب روبه‌رو خواهد کرد.

(۶) محمدرضا رستمی و جواد زراعت پیمان در مقالهای تحت عنوان

«جهتگیری توسعه چین و پیامدهای سیاسی آن» ضمن تأکید بر توسعه پرشتاب اقتصادی چین و بهبود مناسبات با غرب و همسایگان، اصلاح و یا تغییر ساختار سیاسی چین را مهمترین چالش پیش روی تداوم توسعه در این کشور میدانند.

(۷) تاکاشی سوزوکی^۱ در سال ۲۰۱۶ در مقالهای تحت عنوان «امکان

تحول سیاسی در نظام حزب-دولت چین» به بررسی تغییرات احتمالی در ساختار سیاسی چین می‌پردازد. وی در این پژوهش بر آگاهی رهبران سیاسی به عنوان مهمترین عنصر حرکت چین به سوی دموکراسی تأکید میکند.

(۸) هالو وانگ^۲ و کلبی کالج^۳ در سال ۲۰۱۰ در پژوهشی تحت عنوان

«جامعه مدنی در حال ظهور در چین و تأثیر آن بر دموکراسی‌سازی» به بررسی تأثیر ظهور جامعه مدنی بر روند دموکراسی‌سازی در چین پرداخته‌اند. نتایج این پژوهش نشان میدهد که علیرغم نبود کثرت‌گرایی در ساختار سیاسی چین، سازمانهای اجتماعی نسبتاً مستقل، با گسترش نسبی مواجه بوده‌اند. علیرغم اینکه در کشورهای اقتدارگرا نظیر چین و روسیه توسعه جامعه مدنی زیر نظر دولت رخ میدهد، شواهد نشان میدهد که نیروهای اجتماعی مستقل توانسته‌اند به رشد خود ادامه دهند و بر سیاستهای دولت

1 Takashi Suzuki

2 . Haolu Wang

3 Colby College

تأثیر بگذارند.

۹) جوزف فیواسمیت^۱ در مقاله‌های تحت عنوان «اقتصاد سیاسی گذار در چین» به این نتیجه دست یافت که توسعه اقتصادی در چین سبب افزایش قدرت دولت و در نتیجه افزایش توان آن برای اعمال کنترل و حفظ موقعیت خویش شده است.

۱۰) کری دامباف^۲ و مایکل مارتین^۳ در مقاله‌های تحت عنوان «بررسی نظام سیاسی چین» نظام سیاسی چین را یک نظام کاملاً اقتدارگرا میدانند؛ به نظر نویسندگان این مقاله، قدرت سیاسی در چین امروز غیر متمرکز، پیچیده و رقابتی است. علیرغم اینکه حزب کمونیست چین از قدرت بسیاری برخوردار است، اما قادر نیست همانند قبل سیاستهای خود را به دیگر بخشهای جامعه دیکته کند. بازیگران دیگری نظیر بوروکراسی دولتی، دولت‌های محلی، شرکتهای دولتی و خصوصی و همچنین دانشگاهیان قادرند حزب کمونیست را تحت فشار قرار دهند.

۱۱) رشد اقتصادی چین: توانمندسازی عوامل سیاسی-نهادی و اجتماعی-فرهنگی (۲۰۲۱) نوشته فیلیپ ارستیس، نیکولاس کاراگانیس و سان کوان لی به تحلیل عوامل اجتماعی-فرهنگی و سیاسی-نهادی پرداخته‌اند و معتقدند این عوامل کمک زیادی به رشد اقتصادی چین کرده است. به گفته آنها، برخلاف نئولیبرالیسم و نتایج مخرب اجتماعی-اقتصادی آن، مداخله توسعه‌ای هدفمند^۴ بسیار مهم است؛ زیرا می‌تواند رشد، موقعیت، کیفیت و رقابت صنایع محلی را در بازارهای بین‌المللی ارتقا بخشد. استدلال آنها بر تحلیل دولت توسعه‌گرایانه، هترو دوکسی و به شدت مداخله‌گرایانه مبتنی است و تلاش می‌کنند با تأکید ویژه بر ویژگی‌های سیاسی-نهادی و اجتماعی-فرهنگی آن را مورد بررسی قرار دهند. مدل رشد چین به جای پیروی از نوع انگلوساکسون آزادسازی اقتصادی، بیشتر ویژگی‌های مدل آسیای شرقی را حفظ کرده است. مدلی که بر دیدگاه دولت توسعه‌گرا تأکید داشته و یک نظام سیاسی-نهادی ارائه می‌کند که می‌تواند نتایج اقتصادی و اجتماعی بهتری را دنبال کند.

۲- چارچوب نظری: نظریه نوسازی

نظریه نوسازی، کوششی میان‌رشته‌ای برای مطالعه وضعیت توسعه در جهان

1 Joseph Fewsmith

2 Kerry Dumbaugh

3 Michael F. Martin

4. Purposeful Developmental Intervention

سوم بوده است. بهرغم ماهیت میان‌رشته‌ای نوسازی، پژوهش‌گران این زمینه مطالعاتی بر دو فرض و روش‌شناسی تکیه می‌کنند. نخست، یک رشته مفروضاتی است که از نظریه تکاملی در اروپا سرچشمه می‌گیرد و بر طبق آن دگرگونی‌های اجتماعی فرایندی پیش‌رونده، تدریجی و بازگشت‌ناپذیر است که جوامع را از مرحله ابتدایی به مرحله‌ای پیشرفته سوق می‌دهد و در نتیجه جوامع گوناگون شبیه به یکدیگر خواهند شد.

از جمله نظریه‌پردازان نوسازی می‌توان به سیمور مارتین لیپست^۱ اشاره کرد. لیپست در پژوهش‌های خود به رابطه میان دموکراسی سیاسی و توسعه اقتصادی می‌پردازد. به اعتقاد وی «هرچه ملتی از رفاه بیشتری برخوردار باشد، فرصت‌ها و امکانات بیشتری برای تحقق و نیل دموکراسی در اختیار خواهد داشت. از نظر لیپست، جوامع مرفه دارای امکانات بیشتر از لحاظ دسترسی به دموکراسی هستند ولی جوامع فقیرتر به الیگارشسی یا اتوکراسی گرایش دارند» (Lipset, 1959:75).

دموکراسی و توسعه اقتصادی از جمله مهم‌ترین مفاهیم در نظریه لیپست به‌شمار می‌روند. دموکراسی عبارت از یک نظام سیاسی است که در آن فرصت‌های منظم قانونی برای تغییر مقامات حکومتی در اختیار مردم قرار دارد و به مردم اجازه می‌دهد که بر تصمیمات کارگزاران سیاسی یعنی کسانی که خود، آن‌ها را انتخاب کرده‌اند، تأثیر بگذارند. از منظر توسعه اقتصادی، لیپست به شاخص‌هایی مانند ثروت، صنعتی‌شدن، شهرنشینی و تحصیلات اشاره می‌کند. بر اساس رهیافت لیپست، افزایش ثروت بر طبقه متوسط مؤثر واقع می‌شود. با گسترش طبقه متوسط در کشورهای ثروتمند، نوعی طبقه‌بندی اجتماعی الماس‌گونه به‌وجود می‌آید. از آن‌جا که اعضای طبقه متوسط به سازمان‌های سیاسی داوطلبانه (احزاب سیاسی و سایر انجمن‌ها) خواهند پیوست، بنابراین می‌توانند بر قدرت دولت نظارت کنند و به‌صورت منبع تشکل افکار عمومی جدیدی برای رسانه‌های جمعی درآیند و نیز قادر خواهند بود شهروندان را در تحصیل مهارت‌های سیاسی آموزش دهند و سرانجام سبب ترغیب مشارکت سیاسی شوند (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۱-۱۰۹).

در میان اندیشمندان نظریه نوسازی، ساموئل هانتینگتون^۲ بر این باور است که «ارتباط مستحکمی میان ثروت و دموکراسی وجود دارد. به‌گفته هانتینگتون، اقتصادهای ثروتمند، سطوح بالاتری از سواد، آموزش و قرار گرفتن در معرض رسانه را برای جامعه به ارمغان می‌آورند. اقتصادهای ثروتمند همچنین تنش‌های ناشی از تعارضات سیاسی را تعدیل می‌کنند؛ در کشورهای

1. Seymour Martin Lipset
 2. Samuel Huntington

ثروتمند، فرصت‌های جایگزین برای رهبران سیاسی ناموفق وجود دارد و منابع اقتصادی بزرگ‌تر به‌طور کلی فرآیند سازش را تسهیل می‌کند. علاوه بر این، اقتصادهای توسعه‌یافته و صنعتی و جوامع پیچیده حاصل از آن را نمی‌توان با تکیه بر ابزارهای اقتدارگرایانه به‌طور مؤثری اداره کرد. فرآیند تصمیم‌سازی در جوامع مذکور به‌شکلی پراکنده انجام می‌شود، بنابراین قدرت در میان گروه‌های مختلف تقسیم می‌شود و حکمرانی بر اساس موافقت و مشارکت گروه‌های مذکور شکل می‌گیرد. هم‌چنین، در اقتصادهای توسعه‌یافته، توزیع ثروت در مقایسه با اقتصادهای فقیرتر، به‌شکل عادلانه‌تری انجام می‌شود.

در صورتی که این گزاره‌ها درست باشد، توسعه اقتصادی در جهان کمونیستی و جهان سوم ظهور نظام‌های دموکراتیک را تسهیل خواهد کرد. با این وجود، دست یافتن به چنین نتیجه‌گیری ساده‌انگارانه‌ای شک‌برانگیز است. در وهله نخست، این پرسش مطرح می‌شود که برای گزاره به دموکراسی به چه سطحی از توسعه اقتصادی نیاز است. همان‌طور که جاناتان سانشاین در مطالعه خود نشان داده است، کشورهای اروپای غربی زمانی به کشورهایی دموکراتیک تبدیل شدند که تولید ناخالص داخلی سرانه آن‌ها به ۳۰۰ تا ۵۰۰ دلار (در سال ۱۹۶۰) رسید. تا سال ۱۹۸۱، حدود دو سوم از کشورهای در حال توسعه با درآمد متوسط به این سطح از توسعه دست یافته بودند. با این وجود، اغلب این کشورها به جرگه کشورهای دموکراتیک نپیوستند. علاوه بر این، کشورهای مختلف در سطوح مختلفی از توسعه اقتصادی گذار به دموکراسی را تجربه می‌کنند. به‌عنوان نمونه، اسپانیا در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رشد سریعی را تجربه کرد، اما در نیمه‌های دهه ۱۹۷۰ و پس از مرگ فرانسیسکو فرانکو به کشوری دموکراتیک تبدیل شد. به اعتقاد هانتینگتون، گذار به دموکراسی در اسپانیا بدون این توسعه اقتصادی سریع امکان‌پذیر نبوده است. در خصوص پرنگال، این کشور بدون تجربه توسعه اقتصادی در سطح اسپانیا به کشورهای دموکراتیک پیوست. در مقابل، کشورهای آمریکای لاتین، پس از پشت سر گذاشتن توسعه اقتصادی از مسیر دموکراسی فاصله گرفتند. پدیده‌ای گیرمو اودانل از آن تحت عنوان اقتدارگرایی بوروکراتیک یاد می‌کند (Huntington, 1984: 199-200).

هانتینگتون معتقد است که توسعه اقتصادی کشورها را وارد جرگه انتقال (یا انتخاب) می‌کند که در شرایط جدید حفظ نهادهای سنتی به‌شکل روزافزونی دشوار می‌گردد. توسعه به‌تنهایی برای ظهور دموکراسی در این کشورها کافی نیست و کشورهایی که در حوزه انتقالی قرار می‌گیرند می‌توانند یکی از بدیل‌های گوناگون را برگزینند و تحولات آتی این کشورها بستگی به انتخاب‌های تاریخی نخبگان سیاسی آن‌ها دارد. به‌عبارت دیگر، ثروت اقتصادی شرط لازم برای گسترش دموکراسی به‌شمار می‌رود اما شرط

کافی نیست (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

از جمله مواردی که هانتینگتون بر آن تأکید می‌کند ساختار اجتماعی است. وجود گروه‌های میانی مستقل هم‌چون گروه‌های مستقل تجاری، شغلی، مذهبی و قومی، زمینه لازم برای کنترل قدرت دولت و ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک را فراهم می‌کند. هانتینگتون وجود بورژوازی مستقل را از جمله مهم‌ترین عوامل گذار دموکراتیک تلقی می‌کند. به باور وی، اگر بورژوازی وجود نداشته باشد، جایی برای دموکراسی نخواهد بود. بر اساس این استدلال، کشورهای جهان سوم فاقد طبقه بورژوازی مستقل هستند و چنانچه در این کشورها رشد اقتصادی صورت گیرد، باید آن را مرهون دولت یا شرکت‌های چندملیتی دانست. با این حال، اگر توسعه اقتصادی بر توسعه بورژوازی مستقل پیشی بگیرد، در این صورت باید منتظر شکست دموکراسی در جهان سوم بود (قوام، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

۳- شاخصهای توسعه اقتصادی و اجتماعی از منظر اسناد دولتی چین

چهاردهمین برنامه پنجساله جمهوری خلق چین اهداف، وظایف و اقدامات این کشور را برای دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی مشخص کرده است؛ این سند بر رشد مبتنی بر نوآوری، توسعه کم کربن و مبتنی بر محیط زیست، ادغام مناطق شهری- روستایی با شمول اجتماعی عمیق‌تر و مسئله پیری جمعیت تمرکز دارد. چهاردهمین برنامه پنج ساله توسعه سبز با کیفیت بالا^۱ را برجسته می‌کند و بر نوآوری به عنوان هسته توسعه مدرن، با تکیه بر استراتژی گردش دوگانه به عنوان پارادایم رشد همراه با اصلاحات برای افزایش استانداردهای زندگی تأکید می‌کند. با تکیه بر دستاوردهای برنامه سیزدهم، هدف برنامه جدید کاهش میزان مشارکت کربن در اقتصاد چین و حداکثر انتشار دی اکسید کربن قبل از سال ۲۰۳۰ است. این برنامه بر اساس پیشنهادات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین^۲ تنظیم شده است. اجرای این برنامه پنجساله برای ساختن یک جامعه برخوردار^۳ در تمامی زمینها تعیین‌کننده است. برنامه‌های استراتژیک کمیته مرکزی حزب کمونیست چین بر اساس این سند اجرا خواهد شد؛ همچنین فهم دقیق تغییرات عمیق در محیط داخلی و بین‌المللی و مسیر حرکت چین به سمت توسعه از اهمیت ویژه‌ای برای تحقق جامعه نسبتاً مرفه در چین برخوردار است (Central Committee of the Communist Party of China, 2021). در بخش بعد به بررسی عملکرد اقتصادی جمهوری خلق چین و تأثیر آن بر شاخصهای توسعه در این کشور خواهیم پرداخت.



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۲۰۲۳-۱۹۸۹)

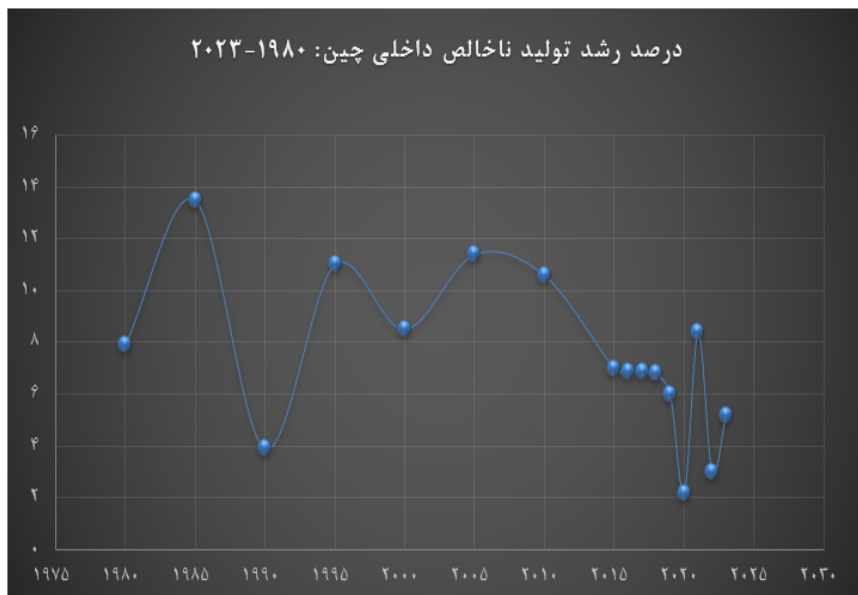
1 High-quality Green Development

2. Central Committee of the Communist Party of China

3 Moderately prosperous society

۴- رشد اقتصادی در جمهوری خلق چین و تأثیر آن بر شاخصهای توسعه

پیش از آغاز اصلاحات اقتصادی و آزادسازی تجارت در حدود ۴۰ سال پیش، دولت کمونیستی چین سیاستهایی را دنبال کرد که سبب گسترش فقر در این کشور شد. در این دوره که اقتصاد چین به شدت تحت کنترل دولت و حزب کمونیست بود، رکود، ناکارآمدی اقتصادی و انزوا، اقتصاد این کشور را با مشکلات پیچیده‌ای مواجه کرده بود. از زمان اجرای اصلاحات بازاری و آزادی تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری در سال ۱۹۷۹، چین رشد اقتصادی سریعی را تجربه کرده است؛ بانک جهانی رشد اقتصادی چین را سریعترین رشد مداوم در طول تاریخ توصیف کرده است. این رشد خیره‌کننده چین را قادر ساخته است که به طور میانگین در هر ۸ سال تولید ناخالص داخلی خود را دو برابر کند و ۸۰۰ میلیون نفر را از فقر نجات دهد. چین همچنین در زمینه تولید، تجارت خارجی و ذخایر ارزی بزرگترین کشور دنیا محسوب میشود (Morri-son, 2018: 2).



منبع: IMF and Chinese National Bureau of Statistics

بهره‌مندی از اقتصاد چین: نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در

عرصه اقتصادی و بهبود سطح رفاه در جامعه کسب کرده است. به عنوان نمونه، سرانه تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۲۱ حدود ۱۲/۵۵۶ دلار بوده است؛ این در حالی است که این میزان در سال ۱۹۸۰ حدود ۱۹۴ دلار بوده است. همچنین، سرانه تولید ناخالص داخلی (بر اساس برابری قدرت خرید)^۱ در سال ۲۰۱۷ حدود ۱۶/۸۰۰ دلار برآورد شده است؛ در حالیکه این میزان در سال ۱۹۹۰ حدود ۹۸۶ دلار بوده است. البته چین همچنان در این حوزه با کشورهای توسعه‌یافته غربی فاصله زیادی دارد؛ به عنوان نمونه، سرانه تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ نزدیک به ۶۰ هزار دلار است؛ همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی ژاپن در سال ۲۰۱۷ حدود ۳۸ هزار دلار برآورد شده است (World Bank, 2022). همچنین، بر اساس داده‌های منتشرشده از سوی صندوق بین‌المللی پول، سرانه تولید ناخالص داخلی چین در بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳، به ترتیب برابر با ۹,۸۰۰، ۱۰,۱۰۰، ۱۰,۵۰۰، ۱۲,۵۰۰، ۱۲,۸۰۰، ۱۳,۷۰۰ دلار بوده است. این درحالی است که میانگین سرانه تولید ناخالص داخلی بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۳، برابر با ۵۵,۵۰۰ دلار است (IMF, 2023).

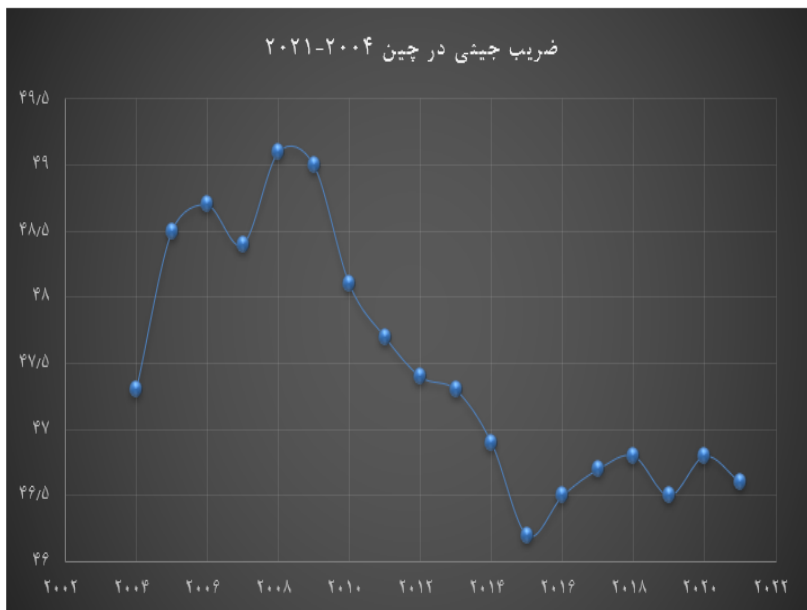
همچنین شاخص توسعه انسانی در چین در اثر رشد اقتصادی سریع و افزایش رفاه عمومی در سه دهه گذشته رشد چشمگیری داشته است؛ شاخص توسعه انسانی در این کشور بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۱ از ۰/۵۰۲ به ۰/۷۷ رسیده است که نشان‌دهنده رشد ۲۷ درصدی است. جدول شماره ۱ بهبود هر یک از شاخص‌های توسعه انسانی را بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۱ نشان می‌دهد. در میان این شاخصها، شاخص امید به زندگی در زمان تولد از ۶۹/۳ سال به ۷۸ سال افزایش یافته است. همچنین سرانه تولید ناخالص ملی از ۱/۵۲۹ دلار در سال ۱۹۹۰ به ۱۵/۲۷۰ دلار در سال ۲۰۲۱ رسیده است. جدول زیر آمار دقیق‌تر و جامع‌تری در حوزه شاخص توسعه انسانی ارائه می‌کند:

1 Purchasing Power Parity (PPP)

سال	امید به زندگی در زمان تولد	میانگین سال‌های تحصیل در مدرسه	سراته تولید ناخالص ملی (بر اساس برابری قدرت خرید سال ۲۰۱۱)	نرخ توسعه انسانی
۱۹۹۰	۶۹٫۳	۴٫۸	۱۵۲۹	-۱۵۰۲
۱۹۹۵	۷۰٫۲	۵٫۷	۲۱۵۳۰	-۱۵۵۰
۲۰۰۰	۷۲٫۰	۶٫۵	۳۱۶۶۲	-۱۵۹۴
۲۰۰۵	۷۴٫۰	۶٫۹	۵۱۶۸۲	-۱۶۴۷
۲۰۱۰	۷۵٫۲	۷٫۳	۹۱۴۸۵	-۱۷۰۶
۲۰۱۵	۷۶٫۱	۷٫۷	۱۳۱۵۱۹	-۱۷۴۳
۲۰۱۶	۷۶٫۳	۷٫۸	۱۴۱۳۵۴	-۱۷۴۸
۲۰۱۷	۷۶٫۴	۷٫۸	۱۵۱۲۷۰	-۱۷۵۲
۲۰۱۸	۷۷٫۸۸	۷٫۹	۹۸۰۰	-۱۷۶۸
۲۰۱۹	۷۸	۸٫۴	۱۰۱۱۵۵	-۱۷۶
۲۰۲۰	۷۸	۹٫۹	۱۰۱۳۵۸	-۱۷۶
۲۰۲۱	۷۸	۹٫۹	۱۱۱۲۲۳	-۱۷۷

The World Bank, The global economy (2022) & Human Development Indices and Indicators: 2018 Statistic Update for China, UNDP, 2: منبع

بهرغم رشد اقتصادی سریع، رشد شاخصهای توسعه انسانی، افزایش رفاه عمومی و کاهش شدید فقر، جمهوری خلق چین با مشکلاتی در حوزههای اقتصادی و اجتماعی مواجه است. نابرابری درآمد در میان اقشار مختلف چین یکی از این مشکلات محسوب میشود. از دهه ۱۹۸۰ به بعد میزان نابرابری درآمد در چین افزایش یافته است و چین به یکی از نابرابرترین کشورها در توزیع درآمد تبدیل شده است. اگرچه این روند از سال ۲۰۰۸ با کاهش همراه بوده است تا حدودی میزان نابرابری کاهش یافته است (IMF, 2022: 2).



منبع: statista

بر اساس آمارهای صندوق بینالمللی پول^۱، تمامی بخشهای جامعه از رشد اقتصادی سریع در چین به یک اندازه منتفع نشدهاند. این امر سبب افزایش نابرابری در میان بخشهای مختلف جامعه شده است. با توجه به اینکه مطالعات اخیر نشان میدهد افزایش نابرابری سبب کاهش سرعت رشد اقتصادی میشود، این مسئله نگرانیهای بسیاری را در چین ایجاد کرده است. بر اساس این مطالعات، گسترش نابرابری سبب کاهش حمایت مردمی از پیشبرد اصلاحات میشود و دولت را به سمت سیاستهای پوپولیستی سوق میدهد (IMF, 2022: 3).

بر اساس ضریب جینی^۲، نابرابری درآمدی در چین در مقایسه با دیگر کشورها در سطح بالایی قرار دارد. برآوردها نشان میدهد در سال ۲۰۱۳ ضریب جینی در چین ۴۷,۳ بوده است؛ این میزان از میانگین منطقیهای بالاتر است و در میان کشورهای آسیایی چین دارای ضریب جینی بالایی است. بر اساس

1. International Monetary Fund (IMF)

2. Gini Coefficient

برآورد رسمی دفتر ملی آمار^۱ چین، میزان ضریب جینی سال ۲۰۲۱ برابر با ۴۷ است. این آمارها نشان می‌دهد که ضریب جینی در جمهوری خلق چین در دو دهه گذشته به سرعت افزایش یافته است؛ طبق این داده‌ها، از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۲۱، ضریب جینی این کشور به شکلی سینوسی بوده و نسبت به ۱۹۹۰، ۸ واحد افزایش یافته است (IMF, 2019: 4).

از دیگر شاخصهای توسعه اقتصادی میتوان به نقش زنان در اقتصاد چین اشاره کرد. حدود ۷ میلیون زن مجرد بین ۲۵ تا ۳۴ سال در مناطق شهری چین زندگی میکنند. زنان نقش به‌سزایی در رشد اقتصادی چین داشته‌اند. در دوران انقلاب فرهنگی مائو زدوونگ، چین دارای یکی از بالاترین نرخهای اشتغال زنان در دنیا بود. با این همه بر اساس آمار بانک جهانی نرخ اشتغال زنان در سال ۲۰۲۲، ۶۱ درصد بوده و روندی نزولی داشته است. این درصد در سال ۱۹۹۰، ۷۳ بوده است (World Bank, 2023). برای اولین بار در چین، زنان همانند مردان میتوانند در فعالیتهای اقتصادی شرکت کنند. یکی دیگر از دلایل افزایش مشارکت زنان در اقتصاد، سیاست تکفرزندی دنگ شیائوپینگ بود که به زنان اجازه میداد وقت بیشتری را صرف فعالیتهای اقتصادی نمایند. همچنین، دانش‌آموزان دختر در سالهای اخیر عملکرد بهتر در مقایسه با دانش‌آموزان پسر داشته‌اند. امروزه ۵۳ درصد دانش‌آموزان ممتاز در سراسر چین دختران هستند؛ علاوه بر این، درصد حضور زنان چینی در آموزش عالی در مقایسه با مردان بیشتر است. نرخ سواد زنان در سال ۲۰۲۱، ۹۹٫۸۵ درصد بوده است (global data, 2021). در سال ۲۰۱۵، زنان چینی ۴۱ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را به خود اختصاص داده‌اند که این میزان مشارکت در فعالیتهای اقتصادی در مقایسه با دیگر مناطق جهان، از جمله آمریکای شمالی، بیشتر است (Venham, 2018).

با توجه به آمارهای فوق، جمهوری خلق چین موفقیت‌های چشمگیری در عرصه رشد و توسعه اقتصادی به‌دست آورده است. رشد سرانه تولید ناخالص داخلی، بهبود شاخص توسعه انسانی، افزایش امید به زندگی، فقر زدایی و به طور کلی بهبود سطح رفاه در جامعه از جمله موفقیت‌های اقتصادی و توسعه‌های چین محسوب میشود. به‌رغم این موفقیت‌های چشمگیر، همانطور که پیش از این نیز اشاره شد، جمهوری خلق چین با چالش‌های مهمی نیز روبرو است؛ توزیع نامتوازن درآمد و افزایش سطح نابرابری در میان اقشار مختلف از جمله مشکلاتی است که پیش روی رهبران جمهوری خلق چین وجود دارد. علاوه بر این، مشکلات زیست محیطی ناشی از رشد و توسعه اقتصادی سریع نیز از دیگر چالش‌های چین محسوب میشود. در بخش‌های بعد به بررسی تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر رشد بخش خصوصی، طبقه متوسط و به طور کلی

تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی (با ویژگیهای چینی) خواهیم پرداخت.

۵- بخش خصوصی و کارآفرینان در جمهوری خلق چین و رابطه آن با دولت

در دو دهه گذشته، کارآفرینی در چین رشد چشمگیری را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۰ میلادی، درآمد کل هر یک از صنایع دولتی و همچنین بنگاههای غیر دولتی ۴ تریلیون یوان بوده است. در سال ۲۰۱۳، در حالیکه درآمد بخش دولتی تنها ۶ برابر شد، درآمد بخش غیر دولتی ۱۸ برابر شد. در همین بازه زمانی، تغییر حاشیه سود این دو بخش تفاوت عمدهای را نشان میدهد؛ سود شرکتهای دولتی در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳ هفت برابر و سود شرکتهای غیردولتی ۲۳ برابر شده است (Tse, 2016).

علیرغم رشد کارآفرینی و بخش خصوصی، سپهر سیاسی چین همچنان در کنترل نخبگان سیاسی این کشور است. این نخبگان قدرت سیاسی را به انحصار خود در میآورند، نهادهای سیاسی را در اختیار دارند و روندهای سیاسی را کنترل میکنند. اگرچه، در سالهای اخیر، افرادی از بخشهای مختلف اجتماعی، نقشهایی را بر عهده گرفتهاند و بر روندهای سیاسی در کشور چین تأثیرگذار بودهاند. از طرفی، تأثیر کارآفرینان خصوصی بر روندهای سیاسی در چین در حال افزایش است. بنابراین، بررسی تأثیر رشد کارآفرینان خصوصی بر توسعه سیاسی در چین از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۱-۵- رابطه شرکتهای خصوصی و دولت

کارآفرینان در چین به دو گروه مجزا تقسیم میشوند: کارآفرینان شرکتهای دولتی و صاحبان شرکتهای خصوصی. ظهور کارآفرینان خصوصی در مطالعات اخیر مورد توجه بسیار قرار گرفته است. بسیاری از این مطالعات به بررسی این موضوع پرداختهاند که آیا گذار به بازار آزاد در چین به ایجاد یک طبقه سرمایهدار مستقل منجر شده است که با قدرت دولت مخالف نماید. مفروض اندیشمندان این است که طبقه سرمایهدار که در نتیجه رشد اقتصاد بازار ظهور میکند نقش مهمی در تحقق دموکراسی داشته است، چرا که این طبقه برای تضمین منافع خود در بازار ناچار است در مقابل قدرت استبدادی دولت بایستد و به دموکراسی جامه عمل بپوشاند. به همین ترتیب، گذار چین از اقتصاد متمرکز به اقتصاد بازار سبب جابجایی منابع از دولت به سمت بازار شده است که انتظار میرود موجبات تضعیف قدرت دولت و ظهور طبقه کارآفرینان خصوصی را فراهم نماید. اغلب مطالعات اخیر، تحت تأثیر این چارچوب نظری، بر این موضوع متمرکز بوده است که آیا ظهور طبقه



سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه اقتصادی و ظهور بخش خصوصی در توسعه سیاسی در جمهوری خلق چین (۲۰۲۳-۱۹۸۹)

سرمایه‌دار در چین به نیروی محرک تحقق دموکراسی در چین منجر خواهد شد (Chen, 2002: 411).

در مقابل، اغلب مطالعات اخیر نشان می‌دهد که رابطه میان دولت و کارآفرینان خصوصی به هیچ عنوان تقابلی نیست. تحقیقات نشان می‌دهد که کارآفرینان خصوصی پس از آغاز اصلاحات از استقلال بیشتری در برابر دولت برخوردارند، اما این استقلال به تقابل میان بخش خصوصی و دولت منجر نشده است (Pearson, 1997). به‌طور خلاصه، گذار به اقتصاد بازار در چین، به ایجاد یک طبقه اجتماعی مستقل که دنبال تغییرات سیاسی سیستماتیک باشند، منجر نشده است. در مقابل، کارآفرینان خصوصی نظام سیاسی حاکم را تحمل و گاهی اوقات از آن حمایت می‌کنند (Wright, 2010). در ادامه به سه محور از رابطه میان دولت و صاحبان شرکتهای خصوصی می‌پردازیم: ادغام، حمایت و همبستگی

در ابتدا به بررسی ادغام قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی می‌پردازیم. در سال ۲۰۰۴، بخش سازمانی و کمیسیون بازرسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین به طور مشترک حکمی را تحت عنوان سند شماره ۲۱ صادر کردند که بر اساس آن کارکنان دولتی از داشتن سمت در سازمانهای دولتی و شرکتهای خصوصی به طور همزمان منع شده‌اند. با این وجود، بر اساس گزارش فدراسیون صنعت و تجارت چین^۲ که بر مبنای نظر سنجی از شرکتهای خصوصی در سال ۲۰۰۸ انجام شده است، این نقشهای دوگانه به طور کامل منع نشده‌اند. در واقع، ۲۰۵ تن از صاحبان شرکتهای خصوصی سمتهایی را به عنوان مدیر سازمانهای حزب کمونیست چین و یا دیگر سازمانهای دولتی در سطوح پایین بر عهده گرفته‌اند؛ این سمتها شامل ۴ تن از اعضای کمیته‌های استانی و ۶۱ معاون در دولتهای استانی و شهری میشود (All-China Federation of Industry and Commerce, 2008). عبارت «ادغام دولت و کسب و کار»^۳ توسط چوی^۴ و ژو^۵ در سال ۲۰۰۱ ابداع شد؛ مراد از این عبارت ادغام قدرت سیاسی رهبران و قدرت اقتصادی کارآفرینان است که در نتیجه این ادغام، ثروت اقتصادی چین و قدرت سیاسی این کشور توسط یک گروه از نخبگان کنترل میشود (Huang, 2015: 582).

در فرآیند اصلاحات بازاری در چین، مفهوم «سرمایه‌دار سرخ»^۶ بدون



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۲۰۲۳-۱۹۸۹)

1 No. 2 document

2 All-China Federation of Industry and Commerce

3 government-business integration

4 Choi

5 Zhou

6 red capitalist

شک نشان دهنده «ادغام دولت و کسب و کار» است. دیکسون^۱ صاحبان شرکتهای خصوصی را که عضو حزب هستند و یا به عنوان معاونان کنگره خلق^۲ و یا کنفرانس مشورتی سیاسی^۳ فعالیت میکنند، سرمایه‌داران سرخ مینامد. این اصطلاح تنها شامل مدیران شرکتهای دولتی نمیشود، بلکه صاحبان شرکتهای خصوصی با پیشینه عضویت در حزب کمونیست چین، مانند رهبران حزبی دولتی پیشین، و همچنین خویشاوندان مقامات حزبی و دولتی را نیز در بر میگیرد. دیکسون بر این باور است که سرمایه‌داران سرخ و مقامات در خصوص بسیاری از مسائل دیدگاه مشترکی دارند. سرمایه‌داران سرخ از اصلاحات و «سیاست درهای باز^۴» حمایت میکنند، اما به دنبال تغییر رژیم^۵ نیستند؛ آنها بیشتر متحد دولت بملی‌هشمار میروند، نه مخالف آن (Huang, 2015: 582).

هک تسای صوصخ یاهتکرش نابحاص لم‌اش لوا عون. تسای صیخ‌شخت لباق «مغنا» عون ود ریخ تاغ‌لاطم ساسا رب یتلود ناگ‌بخن دن‌نام هب دارفا نیا. دن‌زادربپ‌م تورث یرواع‌مچ هب دوخ یبزح و یسایس‌م‌نیشیپ رب هک‌یت اب ار یتلود یاه‌ی‌اراد، یزاس‌ی‌صوصخ تسایس یاجا اب، م‌س‌ینومک طوقس زا سپ راذگ هرود رد هک یق‌رش ی‌اپ‌ورا رد تشابنا یارب دوخ تی‌عقوم زا، دن‌دی‌زرو تردابم^۶ هی‌لوا هی‌ام‌رس تشابنا هب و دن‌درک لیدبت ی‌صوصخ تورث هب رد ری‌یغت مدع ن‌ین‌چ‌مه و یروت‌سد یاه‌داص‌تقا رد تاح‌ال‌صا عورش اب. دن‌درک هداقت‌سا‌وس تورث بسک و هی‌ام‌رس یلجم حطس رد. دن‌بای تسد ی‌تفگنه تورث هب تعرس هب دن‌ناوت‌یم یسایس ناگ‌بخن، مکاح یسایس ماظن دن‌تسه تام‌قم نیا ن‌ان‌واش‌یوخ زا ای و ق‌ب‌اس یتلود و یبزح تام‌قم زا ی‌صوصخ ن‌ان‌یرف‌اراک زا یرایسب زین هه‌د زا^۷ اب‌اب‌یلغ یک‌ی‌ورت‌کنال تراجت هورگ سی‌ئر^۸، ام کج^۹، م‌درم همان‌زور شرازگ ساسا رب. (Huang, 2015: 583)

یداص‌تقا تاح‌ال‌صا یاجا رد هک ین‌اسک زا رفن دص مان شرازگ نیا رد. تسایس ه‌دوب نیچ تس‌ینومک بزح وضع ۱۹۸۰ تکرش سی‌ئر^{۱۰}، لیل نی‌بار هارمه هب، ن‌ین‌چ‌مه ام کج. دروخ‌یم مش‌چ هب، دن‌ناه‌ت‌شاد تکرارشم زاب ی‌اهدرد تسایس و یاه‌ی‌روانف مزوج رد ین‌ی‌چ زلت‌شیپ تکرش هس نابحاص^{۱۱}، گن‌یدله تن‌سن‌ت لم‌اع ریدم^{۱۲}، ام ینوب و^{۱۳}، اودیاب (Nypost، دروخ‌یم مش‌چ هب هرفن دص تس‌یل نیا رد تکرش هس نیا ناریدم مان. دن‌وش‌یم بوسجم هتفرشیپ هب نیچ رد ی‌صوصخ گرزب یاه‌تکرش نابحاص و نیچ تس‌ینومک بزح عفانم هک دده‌یم ناشن شرازگ نیا. (2018، تسایس ه‌دروخ هرگ مه

دومین نوع ادغام قدرت سیاسی و اقتصادی، شراکت در مالکیت^{۱۴} است؛ اگرچه، در نهایت، قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی تحت کنترل یک گروه از افراد قرار دارد. به اعتقاد ژو، «در دنیای کسب و کار در چین، برخی از کارآفرینان خصوصی با بهرهمندی از سرمایه خود پیشرفت میکنند؛ برخی با دریافت وام کسب و کار از بانکهای دولتی و برخی نیز با بهرهمندی از کمکهای مالی دولت

1. Dickson
2. People's congress (PC)
3. Political consultative conference (PCC)
4. Opening up policy
5. Regime change
6. Seed capital
7. People's Daily
8. Jack Ma
9. Alibaba Group
10. Robin Li
11. Baidu
12. Pony Ma
13. Tencent Holding
14. Mixture of ownership

به این موفقیت دست مییابند. این کسب و کارها ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و مالکیت آنها به صورت مشترک در اختیار این دو گروه از کارآفرینان قرار دارد. افزایش تعداد این نوع کسب و کار در سالهای اخیر شرایط را پیچیدهتر کرده است و نشانه روشنی در خصوص مالکان آنها و منشا وامهایی که فعالیت این کسب و کارها را تأمین مالی میکنند، وجود ندارد» (Huang, 2015: 583).

با توجه به این شرایط پیچیده، بسیاری از صاحبان شرکتهای خصوصی تصور روشنی درباره این مسئله ندارند که نماینده منافع کدام بخش از جامعه هستند .

دومین جنبه از روابط میان بخش خصوصی و دولت به «حمایت» دولت از شرکتهای خصوصی باز میگردد. حتی در صورت عدم وجود رابطه میان نخبگان سیاسی و کارآفرینان بخش خصوصی در گذشته، این دو بخش از جامعه میتوانند در کنار یکدیگر قرار گیرند. کارآفرینان بخش خصوصی تمایل دارند، به منظور به حداکثر رساندن منافع خود، از کانالهای مختلف با مقامات دولتی ارتباط برقرار کنند (Yang, 2002: 463-464).

اوی^۲ (۱۹۸۵) در مطالعات خود در خصوص شرکتهای شهری در دهه ۱۹۸۰، به این موضوع اشاره میکند که حکومت چین یک حکومت مطلقه و یا کثرتگرا نبوده است؛ آنها بر این باورند که چین یک حکومت «نوسنتی» دارد که رابطه میان دولت و شرکتهای یکی از ویژگیهای آن است. این رابطه در نتیجه کنترل همهجانبه دولت بر منابع اقتصادی بوجود آمده است. به طور اساسی، این رابطه در نتیجه وابستگی اقتصادی شرکتهای به دولت ایجاد شده است. این موضوع این سؤال را مطرح میکند که کارآفرینان بخش خصوصی، که انتظار میرود به جای تکیه بر دولت از فعالیت در بازار کسب درآمد کنند، باید همچنان به دنبال حمایت دولت باشند یا خیر. بسیاری از محققان بر این باورند که این رابطه توانسته پس از گذار به بازار نیز به حیات خود ادامه داده و از قدرت بیشتری برخوردار شود (Oi, 1985: 30-31).

از طرفی، مطالعات جدیدتر نشان میدهد پس از آغاز اصلاحات بازار، حمایت دولت از بخش خصوصی اهمیت کمتری داشته است. بر اساس نظر سنجی گوثری^۳ (۱۹۹۸) در شانگهای، روابط غیر رسمی پس از آغاز اصلاحات بازار ضعیفتر شده است. به علت رقابت در بازار، صاحبان شرکتهای خصوصی روابط غیر رسمی را نامناسب و یا حتی غیر قانونی تلقی میکنند، چرا که برقراری این روابط یکی از نشانههای وجود فساد است (Guthrie, 1998: 272-).

1 Clientelism

2. Oi

3. Guthrie

273). در مقابل، بررسیهای یانگ^۱ (۲۰۰۲) یافته‌های پژوهش‌های گوثری را رد میکند. وی بر این باور است که روابط غیر رسمی میان مقامات دولتی و صاحبان صنایع خصوصی با توسعه سرمایه‌داری در چین تضعیف نشده است. یانگ اصطلاح «سرمایه‌داری رابطه محور^۲» را برای توصیف رابطه میان مقامات حزبی و دولتی از یک سو و صاحبان شرکتهای خصوصی از سوی دیگر بکار میبرد (Yang, 2002: 465-467).

سومین جنبه از روابط میان دولت و شرکتهای خصوصی عضویت اعضای این دو گروه در سازمانهای وابسته به یکدیگر است (همبستگی). حزب کمونیست و دولت چین از یک سو و شرکتهای خصوصی از سوی دیگر از نظر سازمانی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و دولت تلاش میکند برای حفظ قدرت خود در گذار به بازار در این طبقه اجتماعی جدید نفوذ کند. دولت از برخی نهادهای سیاسی به عنوان ابزاری برای گسترش نفوذ خود در میان نخبگان اقتصادی استفاده میکند؛ عضویت در انجمنهای صنعتی و تجاری، عضویت در کنفرانس مشورتی سیاسی، معاونتهای کنگره خلق و عضویت در حزب کمونیست چین برخی از این نهادها هستند. بنابراین، کارآفرینان خصوصی از نظر سازمانی در حزب و دولت ادغام و از نظر سیاسی با سیاستهای دولت سازگار میشوند (McNally and Wright, 2010: 190). به همین دلیل، گذار به اقتصاد بازار به ظهور طبقه کارآفرینان خصوصی که با قدرت دولت به مخالف برخیزند، منجر نشده است.



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۱۹۸۹-۲۰۲۳)

از طرفی، دولت چین با توسعه و کنترل انجمنهای صنفی روابط خود را با نخبگان اقتصادی تقویت میکند. بسیاری بر این باورند که از زمان آغاز اصلاحات در دهه ۱۹۸۰، دولت چین به مرور زمان قدرت خود را از دست داده است. به اعتقاد این دسته ساز و کار بازار و مقررات دولتی جایگزین کنترل و برنامه‌ریزی مستقیم شده است و در عین حال اهمیت مالکیت دولتی از طریق خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی و ظهور بخش و بازیگران خصوصی جدید در عرصه اقتصادی از بین رفته است. با این وجود، این تحولات به این معنا نیست که دولت فعالیتهای اقتصادی را کنار گذاشته است. در مقابل، دولت همچنان در عرصه اقتصادی فعال است و بر بخشهای کلیدی اقتصاد کنترل دارد، اگرچه این نقش در مقایسه با سالهای قبل از اصلاحات اقتصادی و ساختاری کاهش یافته است (Breslin, 2010: 2).

در سال ۱۹۹۸، ساختارهای جدیدی برای نظارت بر فعالیتهای اقتصادی بخش خصوصی و اقتصاد کلان کشور ایجاد شد. وزارت امور دارایی^۳، بانک ملی

1 Yang

2. Relational capitalism

3. Ministry of Finance

محلی به سرعت پیشرفت کرد. بر اساس مطالعه دیگری که در خصوص ۲۰۴ مقام ارشد فدراسیون صنعت و تجارت انجام شده است، هیچیک از صاحبان شرکتهای خصوصی به عنوان رئیس فدراسیون انتخاب نشده‌اند؛ همچنین تعداد اندکی از صاحبان شرکتهای خصوصی به مقام معاونت ریاست این فدراسیون رسیده‌اند. بنابراین، نفوذ سیاسی صاحبان شرکتهای خصوصی در بخشهای دولتی ناچیز است. مفهوم «جامعه مدنی دولت-محور» به خوبی تسلط و کنترل دولت بر انجمنهای صنعتی را توصیف میکند و ویژگیهای آن را مشخص مینماید (Huang, 2015: 586).

با توجه به مطالب فوق، دولت تلاش میکند با اعمال کنترل شدید بر انجمنها و اتحادیههای صنفی از تشکیل نهادهای غیردولتی مستقل در چین جلوگیری کند. در نتیجه، قدرت مستقلی خارج از حیطه دولت شکل نمیگیرد تا منافع خود را در برابر دولت پیگیری نماید و قدرت دولت را به چالش بکشد. ارتباط سطوح خرد و کلان (دولت و بخش خصوصی) در روند توسعهی اقتصادی کاملاً مشهود است و این دو سطح در ارتباط با یکدیگر توسعهی چین را به پیش میبرند.

۶-۲۲ رشد طبقه متوسط در جمهوری خلق چین



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۱۹۸۹-۲۰۲۳)

در ماه مارس ۲۰۱۳، مجله نیویورکر^۱ مقالهای را تحت عنوان «آیا طبقه متوسط چین را به حرکت و خواهد داشت؟» منتشر کرد. در این مقاله، تأثیر ظهور و گسترش طبقه متوسط^۲ بر نظام اقتصادی و سیاسی کشور مورد بررسی قرار گرفته است. از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۲ اقتصاد چین ۱۹٫۵ درصد رشد داشته است و به یک اقتصاد پیشرو در بسیاری از حوزهها تبدیل شده است. دادههای اداره ملی آمار چین نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی چین در سه ماهه سوم با ۳٫۹ درصد رشد سالانه به ۳۰٫۷۶ تریلیون یوان (حدود ۴٫۳۲ تریلیون دلار) رسیده است که ۳٫۵ واحد درصد بیشتر از سه ماهه دوم است. از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۱، تولید ناخالص داخلی چین از ۵۳٫۹ تریلیون یوان (حدود ۷٫۵۸ تریلیون دلار) به ۱۱۴٫۴ تریلیون یوان (حدود ۱۵٫۷۷ تریلیون دلار) رسید. از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۱، به طور متوسط سالانه ۶٫۶ درصد رشد داشته و از سطح جهانی ۲٫۶ درصد گذشته است (GOV.CN, 2023). این رشد اقتصادی چشمگیر، میلیونها نفر را از فقر نجات داده است و برای اولین بار در تاریخ چین، یک طبقه متوسط بزرگ در این کشور ایجاد شده است. بهرغم اینکه روش استاندارد برای اندازهگیری طبقه متوسط وجود ندارد، بر اساس برخی

1 The New Yorker

2 Will the Middle Class Shake China?

3 Middle Class

و متوسط صاحبان مشاغل حرفه‌ای (مانند وکلا، پزشکان و اساتید دانشگاه) و کارمندان یقه‌سفید^۱. هر یک از این گروه‌ها منافع متفاوت و گاه متضادی را دنبال میکنند که اجماع را بسیار دشوار مینماید. به‌عنوان مثال، دو گروه اول - مقامات دولتی و کارآفرینان خصوصی - روابط گسترده‌ای با دولت و حزب کمونیست چین دارند؛ بسیاری از کارآفرینان خصوصی از اعضای سابق و یا فعلی حزب کمونیست چین هستند و بنابراین از جنبش‌های دموکراتیک حمایت نمیکنند. در مقابل، صاحبان مشاغل حرفه‌ای به‌علت تحصیلات بالای خود تمایل بیشتری به ارزشهای دموکراتیک دارند. از اینرو، انجمنها و نهادهای دولتی مانند دانشگاهها، بیمارستانهای دولتی، مؤسسات تحقیقاتی و انجمنهای تجاری - از جمله انجمن نویسندگان چین^۲ و انجمن وکلای این کشور^۳ - فعالیتهای این گروهها را به‌دقت زیر نظر دارند. از طرفی، کارکنان یقه‌سفید که در نتیجه گسترش بخش خصوصی در دهه ۱۹۹۰ ظهور کردند، اغلب دارای تحصیلات دانشگاهی هستند. این بخش از طبقه متوسط با چالشهای فراوانی مواجه هستند. افزایش هزینه املاک، دستمزد پایین، فرصتهای محدود برای پیشرفت شغلی و وضعیت نامناسب سلامتی به‌علت کار زیاد از جمله مشکلات این گروه به‌شمار می‌رود. با توجه به این مشکلات، کارمندان یقه‌سفید نمیتوانند نقش مؤثری در حمایت از ارزشهای دموکراتیک ایفا نمایند (Mei, 2019).

بنابراین، طبقه متوسط چین زمانی میتواند از ارزشهای دموکراتیک حمایت نماید که به اجماعی در میان گروههای مختلف برسد؛ در حال حاضر در سال ۲۰۱۹، به‌رغم تبعیض درآمدی بالا، فساد گسترده، کاهش رشد اقتصادی، مسائل اجتماعی و کنترل سیاسی شدید از سوی حزب کمونیست چین، جنبشهای دموکراتیک ملی در این کشور شکل نگرفته است. علاوه بر این، دسترسی دولت چین به ابزارهای قدرتمند کنترل اجتماعی که در نتیجه رشد اقتصادی به آنها دست یافته است، از ظهور جنبشهای دموکراتیک گسترده در چین جلوگیری میکند. (Mei, 2019).

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، نگارندگان تلاش کردند با تکیه بر نظریه نوسازی، به بررسی تأثیر رشد و توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی در این کشور بپردازند. بر اساس نظریه‌های عمدتاً غربی، رشد و توسعه اقتصادی به گسترش طبقه متوسط و جامعه مدنی مستقل از دولت میانجامد. طرفداران این نظریه بر این

1. White-Collar employees
2. China Writers Association
3. All China Lawyers Association

باورند که در اثر افزایش درآمد و رفاه عمومی و همچنین گسترش دسترسی اقشار مختلف جامعه به آموزش، گروه‌های مختلف به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی روی می‌آورند و خواستار افزایش مشارکت خود در مسائل سیاسی و اجتماعی میشوند؛ به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی سبب افزایش مشارکت عمومی در سپهر سیاسی و گسترش ارزشهای دموکراسی و در نهایت استقرار دموکراسی لیبرال در جوامع مختلف میشود.

بررسیهای نگارنده نشان میدهد که در نتیجه رشد و توسعه اقتصادی در چین طی چهار دهه گذشته، رفاه عمومی در این کشور رشد چشمگیری داشته است. علاوه بر موفقیت‌های اقتصادی، بخش خصوصی و کارآفرینی در چین شاهد رشد چشمگیری بوده است. بررسیها نشان میدهد که بخش خصوصی و کارآفرینان چینی رابطه بسیار نزدیکی با ساختار سیاسی چین، بخصوص حزب کمونیست چین، دارند. بسیاری از کارآفرینان و صاحبان شرکتهای خصوصی از اعضای بلندپایه حزب کمونیست چین هستند. در واقع، کارآفرینان بخش خصوصی تلاش میکنند با برقراری ارتباط با مقامات حزبی و دولتی، منافع خود را به حداکثر برسانند. با این وجود، مطالعات اخیر نشان میدهد که پس از آغاز اصلاحات بازار در سال ۱۹۷۸ و بهبود فضای رقابتی در اقتصاد چین، ارتباط با مقامات حزبی برای رسیدن به موفقیت‌های اقتصادی اهمیت کمتری پیدا کرده است و کارآفرینان بخش خصوصی میتوانند تا حدی با تکیه بر توانایی و خلاقیت خود به موفقیت‌های اقتصادی دست یابند.

از دیگر یافته‌های پژوهش حاضر میتوان به نظارت شدید دولت بر بخش خصوصی و انجمن‌های صنفی اشاره کرد. به عبارت دیگر، دولت چین تلاش میکند با نظارت بر انجمنها و اتحادیه‌های صنفی جلوی تشکیل نهادی غیردولتی مستقل از نظام سیاسی را در این کشور بگیرد. در نتیجه، قدرت مستقلی از خارج از نظارت دولت شکل نمیگیرد تا قدرت حاکم را به چالش بکشد. در همین راستا، رشد طبقه متوسط نیز در چین تاکنون به گسترش مخالفتهای اساسی با قدرت حاکم منجر نشده است. یکی از ویژگیهای اصلی طبقه متوسط در چین، رابطه‌ی گسترده آن با حزب کمونیست این کشور است. به باور بسیاری از متخصصان، طبقه متوسط چین در برابر حزب کمونیست چین قرار ندارد و به عنوان بخشی از نظام سیاسی و اقتصادی حاکم به شمار میرود. همچنین، رفتارهای سیاسی طبقه متوسط تفاوت معناداری با دیگر اقشار جامعه ندارد. با این وجود، اعضای طبقه متوسط در چین از آگاهی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیشتری در مقایسه با دیگر اقشار برخوردارند، اما این آگاهی سیاسی به تقابل با حزب کمونیست چین منجر نشده است. به علاوه، برخلاف کشورهای غربی که طبقه متوسط از نظر سیاسی فعال است و حتی ممکن است در مقابل حکومت قرار بگیرد، طبقه متوسط در چین از نظر

سیاسی منفعل است. به طور کلی، بررسی دقیق توسعه اجتماعی-اقتصادی در چین و همچنین پیامدهای رشد طبقه متوسط در این کشور نشان می‌دهد که نمیتوان طبقه متوسط چین را به عنوان نیرویی برای پیشبرد تغییرات سیاسی بنیادین در جمهوری خلق چین در نظر گرفت. از اینرو، میتوان گفت که نوع رابطه بخش خصوصی و طبقه متوسط با حزب کمونیست چین در چهار دهه گذشته به ثبات سیاسی در این کشور کمک کرده و از بروز اعتراضات گسترده و اساسی در میان طبقه متوسط چین جلوگیری کرده است.

در خصوص نقش بخش خصوصی و طبقه متوسط در ثبات سیاسی این کشور، می‌توان گفت دولت چین توانسته است با اعمال کنترل شدید از این بخش برای حفظ ثبات سیاسی در این کشور استفاده نماید و حکومت اقتدارگرایانه خود را تقویت کند. به عبارت دیگر، گسترش فعالیت‌های بخش خصوصی و جامعه مدنی تنها در چارچوب تعیین شده توسط دولت و حزب کمونیست چین امکان‌پذیر است. همچنین توسعه سیاسی مدنظر اسناد دولتی چین با توسعه سیاسی در ادبیات سیاسی غرب تفاوت‌های اساسی دارد.

منابع

فارسی

قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۹). سیاست‌های مقایسه‌ای. تهران: انتشارات سمت.

انگلیسی

All-China Federation of Industry and Commerce(2008). *Report on the 8th Sampling Survey of Private Businesses*. Beijing: China Industry and Commerce Associated Press

Breslin, Shaun (2010). Government-Industry Relations in China: A Review of the Art of the State. *Politics and International Studies* (University of Warwick). <https://warwick.ac.uk/fac/soc/pais/research/researchcentres/csgr/papers/workingpapers/2010/27210.pdf>

Central Committee of the Communist Party of China(2021). *The 14th Five-Year Plan for Economic and Social Development of the People's Republic of China (2021–2025)*. Beijing: Central Compilation & Translation Press

Chen, An(2002). Capitalist Development, Entrepreneurial Class, and Democratization in China. *Political Science Quarterly* 117(3): 401-422

China SCIO (March 2, 2023). *Newly established SMEs surge in China in 2022*. http://english.scio.gov.cn/pressroom/2023-03/02/content_85139011.htm

Globaldata (2021). *Female Literacy Rate in China (2010-2021, %)*. <https://www.globaldata.com/data-insights/macroeconomic/female-literacy-rate-in-china>

Guthrie, Douglas (1998). The Declining Significance of Guanxi in China's Economic Transition. *The China Quarterly* 154: 254-282

Huang, Dongya(2015). Private entrepreneurs and political developments in China: The Chinese version of “no bourgeoisie, no democracy?”. *Chinese Journal of Sociology* 1(4): 580-604

Huntington, S. p. (1984). Will More Countries Become Democratic? *Political Science Quarterly* 99, 193-218

IMF(2018). *Inequality in China – Trends, Drivers and Policy Remedies*. Work-



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۱۹۸۹-۲۰۲۳)

.ing Paper, IMF

IMF. Real GDP growth (Annual percent change) (2023). <https://www.imf.org/en/Countries/CHN>

Lipset, S. M. (1959, March). Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy. *American Political Science Review* .69-105

Mei, Danni(2019). *The Growing Middle Class and the Absence of Democracy in China*. New York: City University of New York

Morrison, Wayne M.(2018). *China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States*. Congressional Research Service

Nathan, Andrew J.(2016). The Puzzle of the Chinese Middle Class. *Journal of Democracy* 27 (2): 5-19

nypost (November 27 2018). <https://nypost.com/2018/11/27/alibaba-bas-jack-ma-revealed-to-be-a-communist-party-member>

Oi, Jean(1985). Communism and Clientalism: Rural Politics in China. *World Politics* 37(2): 238-266

Pearson, Margaret M.(1997). *China's New Business Elite: The Political Consequences of Economic Reform*. Berkeley: CA: University of California Press

statista. <https://www.statista.com>. (April 12, 2023). <https://www.statista.com/statistics/263616/gross-domestic-product-gdp-growth-rate-in-china/> (accessed July 1, 2023)

Tradingeconomics (2023). The Gross Domestic Product (GDP) in China. <https://tradingeconomics.com/china/gdp-growth-annual>

Tse, Edward. 2016. *Forbes*. April 5. <https://www.forbes.com/sites/tseedward/2016/04/05/the-rise-of-entrepreneurship-in-china/#692baf63efc>

UNDP (2018). *Human Development Indices and Indicators: 2018 Statistical Update*. Briefing note, UNDP

Venham, Peter. (2018). *weforum*. April 12. Accessed November 30, 2019. <https://www.weforum.org/agenda/2018/04/women-in-china-contribute-more-to-gdp-than-in-the-us-viewing-them-as-leftover-is-problematic>

World Bank. (2019). *data.worldbank*. <https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.CD?locations=CN>

World Bank (2023). Labor force participation rate, female (% of female popu-



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۲۰۲۳-۱۹۸۹)

lation ages 15+) (modeled ILO estimate). <https://data.worldbank.org/indicator/SL.TLF.CACT.FE.ZS>

Wright, Christopher A. McNally & Teresa(2010). Sources of Social Support for China's Current Political Order: The "Thick Embeddedness" of Private Capital Holders. *Communist and Post-Communist Studies* 43(2): 189-198

Wright, Teres(2010). *Accepting Authoritarianism: State-Society Relations in China's Reform Era*. Stanford: Stanford University Press

Su, Wunhong (2022). *China's SMEs Developed Characteristics and Countermeasures in the Post-epidemic Era*. *Sec. Organizational Psychology*. 13 - 2022. | <https://doi.org/10.3389/fpsyg.2022.842646>

Yang, MMH(2002). The resilience of guanxi and its new deployments: A critique of some new guanxi scholarship. *The China Quarterly* 170: 459-476



سال دوم، شماره ۲،
تابستان ۱۴۰۲
نقش توسعه
اقتصادی و ظهور
بخش خصوصی در
توسعه سیاسی در
جمهوری خلق چین
(۲۰۲۳-۱۹۸۹)